

معلم عالم یا معلم عابد؟ مسئله این است...

بشکست عهد صحبت اهل طریق را
تا اختیار کردی از آن، این فریق را
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج

جناب سعدی (علیه‌الرحمه)

سال نود بود و اوایل راه اندازی سلاله. همگی بسیار نیاز به آموزش و یادگیری داشتیم. شور برگزاری کارگاه برای مربیان زیاد بود و چون هنوز مسیر مشخصی برای یادگیری مربیان طراحی نکرده بودیم، به قاعده "الغریق یتشبتُ بکلِّ حَشیش" (غریق به هر ذره کاهی چنگ می‌آویزد) اساتید مختلف دعوت می‌کردیم که بیایند و برای مان کارگاه بگذارند.

یکی از مهمانان مدعو، استاد عزیز و بزرگواری بود که در حوزه‌ی فلسفه برای کودکان بسیار مطالعه و کار کرده بود و دوردور، ایشان را می‌شناختم. دعوت ما را پذیرفت و آمد. قرار بود در یک جلسه، مربیان مان را با فلسفه برای کودکان، آشنایی مختصری دهد. جلسه‌ی مفصلی از حیث زمان بود. گمان کنم سه یا چهار ساعتی طول کشید. خوب قاعده‌ی ایشان این‌گونه بود که در طول جلسه، با مربیان گفت‌وگو می‌کرد و یک‌طرفه، سخنرانی و تک‌گویی نمی‌کرد. جلسه به اتمام رسید. چون از قاعده‌ی زمان کاری مربیان خیلی گذشته بود، همه سریع کیف بر دوش انداختند و رفتند.

استاد بزرگوار چون وسایلش را جمع می‌کرد، مجبور شد کمی بیشتر بماند و به تبع آن، من ایستادم تا ایشان را بدرقه کنم. در همین حین که ایشان وسایلش را جمع می‌کرد، از فرصت استفاده کرده و گفت‌وگو می‌کردیم. از هر دری سخنی؛ ناگهان برگشت گفت: «فلانی، می‌دانی مسئله‌ی اساسی مریبان شما چیست؟» من متعجب از این که چنین انسانِ سنجیده‌گویی چگونه می‌خواهد از یک جلسه معاشرت با معلمان ما نتیجه گیرد و قضاوت کند، گفتم: «چیست؟» گفت: «بیشتر مریبان شما آمده‌اند که حال خودشان خوب باشد. کار با کودک را انتخاب کرده‌اند و انجام می‌دهند؛ چون باعث می‌شود حال خودشان خوب باشد! فلسفه‌ی آمدن‌شان، حال خودشان است؛ نه خوب کردن حالِ کودکان!» من که بر تعجبم افزوده شده بود، به ترفندی از صحبت او عبور کردم و در ذهن با خود گفتم: «استاد خواسته است گفتار و رفتار یکی دو نفر را به بقیه تعمیم دهد یا شاید هم می‌خواهد نشان دهد که مثلاً خیلی آدم‌شناس است.» به قول معروف، حواسم نبود که آنچه جوان در آینه بیند، پیر در خشت خام بیند! سال‌ها گذشت و به تکرار، مریبان و معلمانی چنین دیدم و تفاوت‌های بنیادی میان این دو گروه معلم و مربی یافتم. اگر اجازه دهید به پیروی از جنابِ سعدی، این دو دسته معلم را چنین نام‌گذاری کنیم: «معلمِ عالم و معلمِ عابد»!

شغل معلمی به خصوص در سال‌های اولیه، در ذات خود تواضع و افتادگی در نهاد آدمی پیش می‌آورد که در سایر شغل‌ها و حرفه‌ها، کم‌تر مشابه آن پیدا می‌شود. وقتی به دیگران چیزی را یاد می‌دهیم، خود نیز علی‌القاعده درگیر یادگیری می‌شویم. در سال‌های اولیه و زمانی که تازه کار هستیم؛ چون خیلی چیزها را نمی‌دانیم، تواضع و فروتنی‌مان در برابر یادگیری بسیار زیاد است. عطش زیاد برای آموختن مهارت‌ها و دانش‌های فراوان در حرفه‌مان داریم و این موجب بروز شوقی وافر در وجود هر معلم تازه‌کاری می‌شود. به نظر من بیشترِ معلمان تازه‌کار، معلمانی عالم هستند که در جستجوی یادگیری‌اند! این شوق یادگیری در ابتدای شغل معلمی، اجازه نمی‌دهد که خود فرد یا ناظر و مسئول آموزشی او، دقیق بررسی کنند که خاستگاه انتخاب شغل معلمی در نهاد معلم چیست و کجاست؟ به قول آن استاد مدعو کارگاه آموزشی

ما، «من برای خوب کردن حالِ خودم، پا به فضای کودکان و معلمی ایشان گذاشته‌ام
یا واقعاً می‌خواهم حالِ آن‌ها خوب باشد».

مرز این دو مفهوم آن‌قدر به یک‌دیگر نزدیک و از مو باریک‌تر است که نه تنها
ناظر آموزشی نمی‌تواند به سادگی از بیرون متوجه آن شود و تفکیک کند؛ که بدتر از
آن، خود معلم نیز نمی‌تواند این خودآگاهی را کسب کند و تشخیص و تمییز دهد که
علت اصلی انتخاب شغل معلمی، کدام‌یک از این دو مفهوم بوده است.

اما نکته‌ی مهم داستان و پرسش اساسی این است: این دو مفهوم (عالِم بودن یا عابد
بودن!) چه تفاوتی با هم دارند؟



به نظر من یافتن پاسخ برای این پرسش در ابتدای کار بسیار سخت می‌نماید یا علمی‌تر بخواهم بگویم: «من تاکنون نتوانسته‌ام راه و مسیری مشخص بیابم که در همان ابتدای انتخاب همکار جدید، ملاک‌های عملیاتی و شاخص‌های معینی برای تفکیک این دو گروه از داوطلبین اشتغال به کار معلمی فهرست کنم».

به نظر می‌رسد در آغاز و علی‌الظاهر، ممکن است تفاوتی بین این دو گروه معلم مشاهده نکنیم. هر دو گروه، بچه‌ها را دوست دارند و حتی عاشق بچه‌ها هستند. هر دو در آغاز کار، با تمام توان‌شان برای بهبود کیفیت کاری خود تلاش می‌کنند. حتی اشتیاق به یادگیری و پیشرفت، در هر دو گروه دیده می‌شود. خلاصه که در ماه‌های اول یا در یکی دو سال نخست معلمی، چندان تفاوت و تمایزی از خود نشان نمی‌دهند؛ اما کم‌کم تفاوت‌ها بعد از یکی دو سال، رخ می‌نماید. یا دقیق‌تر بخواهم بگویم: «من این تفاوت را با گذشت چندی از عمر فرد در سازمان آموزشی، توانسته‌ام از طریق مشاهده‌ی ویژگی‌های زیر تشخیص و تمایز دهم». بگذارید این تفاوت‌ها را به شکل جدول زیر با هم نگاه کنیم:



ویژگی‌های معلمان عابد

به دنبال دوره‌ها، کارگاه‌ها یا منابع و محتوای آموزشی و به خصوص جذاب و هیجان انگیزی هستند که بیشتر به حال و روز خودشان و روح و روان شخصی‌شان مربوط و مفید است و کم‌تر به درد رابطه و تعامل‌شان با کودکان می‌خورد. در واقع جذابیت ظاهری محتوای آموزشی، برای‌شان از اهمیت بسیاری برخوردار است. حتی اگر جذابیت سطحی بوده و محتوا، غنای کافی را برای ایشان نداشته باشد.

عمدتاً به یادگیری مسایل روان‌شناختی (علی‌الخصوص خودآگاهی) بیشتر اشتیاق نشان می‌دهند تا به یادگیری مسایل و مهارت‌های آموزشی و تکنیک‌های معلمی نظیر طراحی آموزشی یا مدیریت کلاس و

...

ویژگی‌های معلمان عالم

به دنبال دوره‌ها، کارگاه‌ها یا منابع و محتوای آموزشی هستند که بیشتر به حال و روز شاگردان‌شان و روح و روان آن‌ها مربوط و مفید است و بیشتر به درد رابطه و تعامل‌شان با کودکان می‌خورد. به دنبال کسب مهارت‌هایی هستند که روند یادگیری و آموزش دادن برای شاگردان‌شان را تسهیل و تقویت کند. به دنبال محتوای آموزشی برای خود هستند که حتی ممکن است جذابیت ظاهری و سطحی نداشته باشد؛ اما برای ایشان، غنی و پربار باشد. حتی اگر یک کارگاه خسته کننده یا یک سخنرانی کسل کننده باشد؛ اما دارای بار و محتوای غنی باشد، تحمل می‌کنند.

به یادگیری مسایل روان‌شناختی که باعث شود تا کودکان را بهتر بشناسند، اشتیاق نشان می‌دهند. به دنبال آن هستند که مسایل و مهارت‌های آموزشی خود را ارتقا داده و تکنیک‌ها و تاکتیک‌های بیشتری در حرفه‌ی معلمی بیاموزند. آن‌ها شدیداً به دنبال آن هستند که مدیریت کلاس را به خوبی در دست داشته باشند. آن‌ها دوست دارند بیش از آن که روان‌شناس یا درمان‌گر کودکان باشند، طراح آموزشی قوی برای ایشان تلقی شوند.

وقتی گفته‌ها، صحبت‌ها، اسلوب جملات و حرف‌های ایشان را تحلیل محتوا می‌کنید، معمولاً توجه و تمرکز به دانش‌آموزان و کودکان، پررنگ‌تر از توجه و تمرکز بر خویشتن و "من" است. در گفت‌وگوها از کلمات مبتنی بر دانش‌آموزان (آن‌ها، ایشان، بچه‌ها و ...) بیشتر استفاده می‌کنند تا از کلمات و افعال مبتنی بر فردیت (نظیر من، ما، افعال اول شخص و ...)

بر روی رابطه‌ی خود با همکارانشان، سرمایه‌گذاری بسیاری می‌کنند؛ زیرا حال خوب دیگران، به اندازه‌ی حال خوب خودشان، برای‌شان اهمیت دارد.

وقتی گفته‌ها، صحبت‌ها، اسلوب جملات و حرف‌های ایشان را تحلیل محتوا می‌کنید؛ معمولاً توجه و تمرکزشان به خویشتن و "من"، پررنگ‌تر از توجه و تمرکزشان به دانش‌آموزان و کودکان است. در گفت‌وگوها از کلمات مبتنی بر فردیت (نظیر من، ما، افعال اول شخص و ...)، بیشتر استفاده می‌کنند تا از کلمات و افعال مبتنی بر دانش‌آموزان (آن‌ها، ایشان، بچه‌ها و ...)

بر روی رابطه‌ی خود با همکارانشان سرمایه‌گذاری چندانی نمی‌کنند؛ زیرا حال خوب خودشان، اهمیت بیشتری نسبت به حال خوب همکارشان دارد.



هیچ‌گاه احساس سیری و بی‌نیازی از یادگیری و کسب تجربه نمی‌کنند. در هر دوره‌ای که شرکت کنند، هر کتابی که به ایشان بگویند بخوانند یا بعد از هر جلسه‌ی آموزشی یا به اشتراک‌گذاری علمی که شرکت کنند؛ چیزی برای یافتن یا نکته‌ای جدید که به درشان بخورد، پیدا می‌کنند. حتی به اندازه‌ی یک جمله. می‌توانند تشخیص دهند که دقیقاً دنبال چه چیزی برای یاد گرفتن باید باشند. اگر از بین دو کارگاه آموزشی یا دو کتاب یا دو سخنرانی که شما می‌دانید به هر دو نیاز دارند، به ایشان حق انتخاب بدهید و مجبور باشند که یکی را انتخاب کنند و برایش هزینه بدهند؛ برای انتخاب خود، هر بار دلیل مشخصی دارند و دلایل آن‌ها فقط مبتنی بر حال و روح خودشان نیست.

در هنگام طرح ایده‌ها یا راهنمایی آنان به سمت ایده‌ها و فعالیت‌ها و پروژه‌های جدید، آخر از همه به هزینه‌های تمام شده‌ی روحی، روانی، زمانی و توانی آن ایده برای خودشان فکر می‌کنند.

بعد از کسب مقداری تجربه یا دانش و مهارت در حوزه‌ی معلمی، خود را بی‌نیاز از یادگیری نشان می‌دهند. بعد از هر دوره یا جلسه‌ای که شرکت کنند، هر کتابی که به ایشان بگویند بخوانند یا بعد از هر جلسه‌ی آموزشی یا جلسات به اشتراک‌گذاری تجربه‌ها که در آن شرکت کنند، غر می‌زنند که این‌ها را می‌دانستیم و بلدیم و حرف جدیدی برای ما نداشت! اگر از بین دو کارگاه آموزشی یا دو کتاب یا دو سخنرانی که شما می‌دانید به هر دو نیاز دارند، به ایشان حق انتخاب بدهید و مجبور باشند که یکی را انتخاب کنند و برایش هزینه بدهند؛ بیشتر اوقات محتوای خودشناسی یا روان‌شناسی را که برای حال خودشان هم می‌تواند خوب باشد، انتخاب می‌کنند و نه محتوایی که ارتقا دهنده‌ی مهارت یا نگرش ایشان در حرفه معلمی است.

وقتی آنان را در مسیر تلاش برای خلق ایده‌های جدید به نفع کودکان و دانش‌آموزان می‌اندازید، مدام به فکر این هستید که هزینه‌ی تمام شده‌ی روحی، روانی، زمانی و توانی اجرای آن ایده، برای‌شان به حداقل برسد. در واقع جایی که کسی غیر از ایشان و بیشتر از ایشان حال کند؛ چندان برای‌شان مورد توجه نیست.

شیفته‌ی راهبری و هدایت دیگر معلمان تازه‌کار هستند. تجربه‌های خودشان را از دوران تازه‌کاری به آن‌ها منتقل می‌کنند و دوست دارند تا آنان مانند خود ایشان یا حتی بهتر از آن‌ها شوند. وقتی می‌بینند همکاری که کمکش کرده‌اند یا به او ایده‌ای داده‌اند و حالا آن همکار یا معلم درخشیده است، از درخشیده شدن او لذت می‌برند؛ ولو این که از ایشان نامی برده نشود. آن‌ها به آخرین پله‌ی هرم مازلو هم می‌توانند دست بیابند: دیگر شکوفایی.

دوست دارند ناظر و راهبر آموزشی، تمام حواسش به ایشان بوده و او را ارتقا و رشد دهد؛ اما اگر بعد از کسب تجربه و مهارت در معلمی، از ایشان بخواهید تا راهبر معلم تازه‌کار بعدی باشد، چندان تمایل و اشتیاقی نشان نمی‌دهد. برایش فرقی ندارد که کسی غیر از او، چقدر در منظر چشم دیگران بدرخشد! آن‌ها نهایتاً، می‌توانند تا پله‌ی خودشکوفایی در هرم مازلو بالا بیابند!

این گروه نیز خلاق به نظر می‌رسند و ایده‌های زیادی می‌دهند و اجرا می‌کنند؛ اما زمینه و تم غالب ایده‌های آنان، نفع کودکان و لذت بردن نوآموزان است! از اجرای ایده‌های جدیدی که برای‌شان دردسر دارد، ابایی نمی‌ورزند!

ممکن است خلاق به نظر برسند و شما هم ببینید که ایده‌های زیادی می‌دهند و حتی اجرا می‌کنند. دقت کنید چقدر از این ایده‌های نو و فعالیت‌های جدید، برای کودکان و نوآموزان جذابیت داشته و موجب ارتقای رشد آنان می‌شود یا این که چقدر باعث می‌شود صرفاً حال خودشان از ایده‌های خلاقانه‌شان خوب باشد! یعنی در ارزش‌گذاری ایده‌های جدید، اولویت با ایده‌هایی است که برای "من" جذابیت داشته باشند.

می‌دانند امر آموزش و تربیت، عمدتاً دارای نتایجی نیستند که در کوتاه‌مدت خود را نشان دهند. بنابراین در مقابل کودکان مسأله‌دار و دشوار و سخت، زود پا پیش نمی‌کشند و دست از خرمای بر نخیل، برنمی‌دارند! ارزش ایجاد تغییرات بلندمدت ولو به این قیمت که هیچ‌گاه توسط خود آنان مشاهده نشود و دیگران از آن بهره ببرند، بیشتر از ارزش ایجاد تغییرات کوتاه‌مدت و ملموس برای ایشان است.

تا زمانی که بتوانند نتیجه و اثربخشی کوتاه مدت خود را روی کودکان و نوآموزان مشاهده کنند، انگیزه برای کار معلمی دارند؛ ولی نمی‌توانند منتظر بنشینند تا کودکان در بلندمدت تغییرات مثبت از خود نشان دهند. کودکانی که چالش‌ها یا مشکلاتشان در کوتاه‌مدت حل می‌شود، برای این گروه از معلمان جذاب هستند؛ اما اگر همین کودکان تغییر مثبتی در طول چند ماه از خود نشان ندهند به سرعت از ادامه‌ی تلاش برای بهبود حال ایشان طفره رفته و بیش از حد اظهار ناامیدی و یأس از کودک مذکور می‌کنند. آن‌ها باید هر نتیجه‌ای را از نزدیک لمس کنند!



آن‌ها در ذهن خودشان تصویرهایی از آینده‌ی فراگیران‌شان برای خود می‌سازند که نتایج و تأثیرها را برای‌شان شبیه‌سازی می‌کند. حتی به‌عنوان یکی از روش‌های طراحی آموزشی و تربیتی، از مهندسی معکوس استفاده می‌کنند. یعنی به آینده‌ی شاگردان‌شان پرواز کرده و تعیین می‌کنند که دوست دارند آنان در آینده، به چه صفاتی متصف باشند یا چه مهارت‌ها و دانشی داشته باشند. سپس به اکنون بازگشته و دست به طراحی آموزشی یا تربیتی می‌زنند. آن‌ها مانند یک پدر یا مادر برای هر کدام از شاگردان خود، یک آینده در ذهن‌شان ترسیم می‌کنند؛ ولو این که بدانند نباید این آینده را به کودک تحمیل کنند.

چشم‌انداز بلندمدت از تأثیرگذاری بر آینده‌ی کودکان و نسل بعد خود ندارند. در واقع دغدغه‌ی اصلی آن‌ها، زیستن در امروز است و چشم‌انداز آینده‌ی آنان، خودشان هستند. هم‌چنین کودکان و دانش‌آموزان‌شان، جایی در چشم‌انداز بلندمدت آنان ندارند. تصویری از رابطه‌ی بلندمدت خود با شاگردان‌شان نساخته‌اند.

مرزهای فراخ و گسترده‌ای برای تاب‌آوری و تحمل دشواری‌های معلمی دارند. راحتی و آسودگی، اولویت دوم زندگی حرفه‌ای و حتی شخصی ایشان است!

مرز تاب‌آوری و تحمل سختی‌ها در کار معلمی، برای ایشان تا جایی است که منافاتی با زندگی شخصی‌شان نداشته و راحتی و آسودگی را در زندگی شخصی ایشان نگیرد. چون "من" مقدم بر "آن‌ها" است.

شیفته‌ی خود یادگیری هستند. شیفته‌ی خود آموزش! شیفته‌ی این که از دانش‌آموزان‌شان درس بگیرند! لزوماً کارهای عجیب و غریب، به نتایج متفاوت و شگرف منتهی نمی‌شود.

شیفته‌ی کودکان و کارهای عجیب و غریب کردن هستند و نه شیفته‌ی شغل معلمی. شیفته‌ی داشتن قدرت در کلاس و رابطه‌ی بالا به پایین هستند.



موتور انگیزه و محرک آنان، تشویق درونی خودشان است! این که از کارهای خودشان، از ایده‌ها و پروژه‌ها و فعالیت‌هایی که با بچه‌ها انجام می‌دهند، فارغ از این که کسی می‌بیند یا نمی‌بیند؛ انگیزه و انرژی می‌گیرند. حتی بعضی وقت‌ها ممکن است خود را قایم کنند تا دیگران نیز به اندازه‌ی آنان بدرخشند! حتی ممکن است بعضی وقت‌ها ایده یا فعالیت‌ری را که خودشان به تنهایی انجام داده‌اند یا به فکرشان رسیده است، به اسم هم‌تیمی‌ها یا معلم همکارشان رد کنند تا آن‌ها هم شریک موفقیت ایشان شوند!

می‌دانند که لذت‌های بیرونی و سائق‌های محیطی بالاخره روزی ته می‌کشند و به پایان می‌رسند. بالاخره روزی لیوان‌شان خالی می‌شود. بنابراین روی لذت‌ها و سائق‌های درونی و تمام ناشدنی سرمایه‌گذاری کرده و از چیزهایی در شغل معلمی ارضا می‌شوند که هیچ‌گاه تمامی ندارند. به همین دلیل، هیچ‌وقت از معلمی خسته نمی‌شوند. هیچ‌وقت خود را با سایر دوستان و آشنایان‌شان که در حرفه‌های دیگر هستند و حتی ممکن است درآمدهای بیشتر داشته باشند، مقایسه نمی‌کنند. چون می‌دانند گوهرهای گران‌بهایی به دست می‌آورند که با هیچ چیز دیگر، قابل مقایسه نیست! در واقع گوهرهای درونی برای کار و حرفه خود یافته‌اند.

بخش بسیاری از انگیزه‌ی خود را از تشویق همکاران و مدیران خود می‌گیرند و نسبت به دریافت تشویق و تحسین، انتظار بسیار دارند. البته می‌دانیم کمبود تشویق و تحسین در محیط کار، جو خوبی را ایجاد نمی‌کند؛ اما نکته این‌جاست که معلمانِ عابد با نبودن تشویق یا تحسین، انگیزه‌شان به شدت افول کرده و از این مسأله به شدت شکایت کرده و اظهار می‌کنند که کسی در محیط آموزشی، ما را نمی‌بیند و به همین دلیل هم با افت کیفیت کاری ایشان در سال‌های بعدی، روبرو می‌شویم. در واقع این دسته از معلمان، در محیطی با فرهنگ کم‌تحسینی و کم‌تشویقی، تاب نمی‌آورند.

از آنجایی که هر لذت بیرونی در آدمی به مرور زمان رو به خاموشی می‌گذارد، در نهایت در سال‌های بعد و با کم‌رنگ شدن انگیزه‌ها و ازدیاد قیاس‌ها با دیگر دوستان و آشنایان‌شان که در شغل‌های دیگر مشغول به کارند و نیز پس از سیر شدن از لذت‌های بیرونی و ارضای نیازهای روحی از طریق تعامل با کودکان و فراگرفتن دانش حداقلی در حوزه‌ی علوم روان‌شناختی که به خودآگاهی بیشتر ایشان کمک کرده است و احساس کوچک ماندن در محیط آموزشی و در کنار کودکان و معلمان مانند، عمدتاً فرار را بر قرار ترجیح داده و شغل معلمی را برای همیشه ترک می‌گویند.

توصیه: پیشنهاد می‌کنم از این جدول به عنوان چک لیست ارزیابی برای خودتان استفاده کرده و ببینید در هر ردیف، کدام ویژگی بیشتر در شما نمود دارد؟ بعد تعداد تیک‌ها یا امتیازهای‌تان را در هر دو ستون جمع بزنید و ببینید بیشتر معلم عابد هستید یا معلم عالم؟!

خوب... می‌بینید؟! تمام ویژگی‌هایی که در ستون معلمان عابد ذکر شده است، به نفسه و به تنهایی مذموم و تقبیح شده نیستند؛ اما نکته این است که این ویژگی‌ها برای ادامه‌ی حرفه‌ی معلمی، کافی و عمیق نخواهند بود! یعنی هر آدمیزادی که اندکی این ویژگی‌ها را داشته باشد و نیز عاشق کودکان باشد، می‌تواند چند روزی معلم شود. اما تفاوت اصلی و دو راهی که عابدان را از عالمان (به تعبیر جناب سعدی) جدا می‌سازد، همان گلیمی است که هر دو در دست دارند. یکی به فکر گلیم خویشتن است و دیگری حتی شده گلیم خویش را از دست دهد، کمک می‌کند تا بچه‌ها، کودکان و دانش‌آموزانش، گلیم خویش را در طی مسیر تعلیم و تربیت از آب بیرون کشند.

یقیناً وقتی به دیگران بیشتر از خودمان می‌اندیشیم، چیزهایی را از دست خواهیم داد. هزینه‌هایی را بیشتر متحمل خواهیم شد. اما در نهایت و به تجربه ثابت شده است که معلمی حرفه‌ای و مشتاق همیشه‌گی برای یادگیری و آموزش، باقی می‌مانیم. ممکن است حتی روزی برسد که دیگر حوصله و تاب و توان سر و کله زدن با بچه‌ها را به صورت مستقیم نداشته باشید (که این البته امری طبیعی و اقتضای پا به سن گذاشتن است)؛ اما هنوز شیفته‌ی آموزش، یادگیری، تعلیم و تربیت خود و دیگران و نیز شیفته‌ی کودکان (به خاطر خودشان و نه به خاطر خودمان) خواهیم بود. نمونه‌های بسیار از معلمانی موسپید در خاطر دارم یا شما نیز می‌توانید در اقصا نقاط دنیا و در حرفه‌ی معلمی بیابید که هنوز عاشق معلمی هستند. هنوز معلم هستند و هنوز تا آخرین لحظه، کمک می‌کنند تا شاگردان‌شان که آنان نیز معلم شده‌اند

یا در هر حرفه‌ی دیگری هستند، گلیم خویش از آب بیرون کشند. اجازه دهید این سرمقاله را به همه‌ی معلمانِ عالم تقدیم کنم و برای همه‌ی معلمانِ عابد آرزو کنم که هرچه زودتر گلیم خویش بر آب دهند و به فکر گلیم‌های کوچکی باشند که دارند در آب روانه می‌شوند...

معلم دیروز- شاگرد امروز
محمد رضا باقری

درخواست:

ممنون می‌شوم تا با ارایه بازخورد و نظرات خود، بنده را در تکمیل ویژگی‌های این دو گروه از معلمان و مربیان، صحیح یا ناصحیح بودن نظراتم در این خصوص و نقد و ارزیابی آن یاری نمایید تا بتوانیم دقیق‌تر در سازمان آن را مورد مشاهده قرار داده و راهکارهایی برای کمک به معلمان جهت اصلاح نگاه ایشان از عابد بودن به عالم بودن، بیابیم.

